

تقریر دوم از ادله قائلین به جریان اصل موضوعی:

مرحوم آخوند (چنانکه خواندیم) تلاش دارد که بحث را وابسته به استصحاب عدم ازلی نکند. حضرت امام سخن ایشان را در این مقام چنین تقریر می‌کنند:

«و قد یقال فی تقریبه: إنَّ العامَّ شاملٌ لجميع العناوین، و ما خرج منه هو عنوان الخاصِّ، و بقی سائرهما تحته، فمع استصحاب عدم انتساب المرأة إلى قریش أو عدم قرشیتها ینقح موضوع العام»^۱

ما می‌گوییم:

۱. فرق این سخن با آنچه از مرحوم حائری خواندیم آن است که:

مرحوم حائری موضوع عام مخصص را «زن غیر قریشی» می‌دانست و می‌خواست غیر قریشی بودن را با استصحاب عدم ازلی ثابت کند ولی مرحوم آخوند موضوع عام مخصص را «زنی که پاکستانی است، ایرانی است، افغانی است، آلمانی است و ...» می‌داند و لذا با «اصل عدم قرشی بودن» نمی‌خواهد ثابت می‌کند که این زن قریشی نیست، بلکه می‌خواهد ثابت کند که این زن از تحت عام خارج نشده است.

۲. مرحوم خویی - که خود کلام مرحوم آخوند را پذیرفته است - تلاش دارد که مراد مرحوم آخوند را توضیح دهد. ایشان بین صفات وجودی موضوع و صفات عدمی موضوع فرق می‌گذارد:

«انه لا شبهة فی ان وجود الاعراض فی أنفسها عین وجودها لموضوعاتها لأن حقيقة وجود العرض سنخ حقيقة متقومة بالموضوع فی قبال وجود الجوهر الّذی هو فی ذاته غنی عن الموضوع و غیر متقوم به و علیه فإذا أخذ عرض ما فی موضوع حکم من الأحکام فاما ان یکون مأخوذاً فیہ أینما وجد و من غیر تقیده بموضوع خاص و اما ان یکون مأخوذاً فیہ بشرط وجوده فی موضوع خاص فان كان مأخوذاً فیہ علی الوجه الأول لزم ترتب الحکم علی مطلق وجوده الساری فی جمیع افراده فإذا فرض أخذ العدالة فی موضوع وجوب إکرام العالم لزم الحکم بوجوب إکرام العالم و لو كان المتصف بالعدالة غیره لکن هذا الفرض خارج عما هو محل - - الکلام فی المقام و اما إذا كان العرض مأخوذاً فی موضوع الحکم علی النحو الثانی فلا یترب الحکم الأعلى خصوص وجوده فی ذلك الموضوع الخاصّ الّذی هو فی ذاته وجود نعته لما عرفت من ان وجود العرض فی نفسه عین وجوده لموضوعه فوجود العدالة فی زید مثلاً هو بعینه ثبوت العدالة لزيد المعبر عنه باتصاف زید بالعدالة و ما هو مفاد كان الناقصة

۱. همان



ففي مثل ذلك لا يمكن إحراز وجود موضوع الحكم بضم الوجدان إلى الأصل الا فيما كان العرض بوصف كونه نعتاً مسبقاً بالحالة السابقة و اما في غير ذلك فلا مجال لجريان الاستصحاب و ترتيب آثار الوجود النعتي الا على القول بالأصل المثبت فالأثر المترتب على عدالة زيد مثلاً انما يحكم بتحقيقه بضم الوجدان إلى الأصل فيما إذا علم باتصاف زيد بالعدالة قبل زمان الشك في اتصافه بها و اما مع عدمه فلا يمكن إحراز عدالته باستصحاب وجود طبيعي العدالة و لو مع العلم بعدم اتصاف غير زيد بها في الخارج الا على القول بالأصل المثبت^١

توضیح:

١. وجود في نفسه عرض مثل وجود لغيره عرض است
٢. حال: اگر یک عرض [مثلاً سفیدی] در موضوع حکم شرعی اخذ شد، یا این عرض اگر در موضوع خاصی باشد [دیوار سفید را مراقب باش] موضوع حکم شرعی است و یا این عرض در هر موضوعی حاصل شد باز هم موضوع همین حکم شرعی است.
٣. اگر به نحو مطلق، لحاظ شده است (در هر موضوع)، در این صورت «عرض» با وجود ساری اش، موضوع شده است.
٤. مثلاً عدالت (که عرض است) اگر به نحو مطلق لحاظ شد، در حقیقت شارع گفته است: «علما را اکرام کن اگر عدالت در جایی موجود شد.» (یا مثل اینکه بگوییم: زید را اکرام کن، اگر یک نفر در عالم عادل شده باشد).
٥. البته این نوع از لحاظ عرض، موضوع ما نحن فیه نیست
٦. اما اگر «عرض در موضوع خاص» به عنوان موضوع حکم شرعی لحاظ شده است: (یعنی عدالت علما در اکرم العلما)
٧. در این صورت:
- وجود عرض عین وجود جوهر است و لذا اتصاف جوهر به عرض همان ثبوت عرض برای جوهر است و همان است که به آن کان ناقصه گفته می شود (کان العالم عادلاً) و «وجود نعتی» برای جوهر است.
٨. در چنین موردی نمی توان گفت: «موضوع حکم شرعی عالم عادل است، و می دانیم زید وجداناً عالم است، عدالت را هم با اصل ثابت می کنیم. پس موضوع حکم شرعی ثابت شده است»

١. اجود التقريرات، ج ١، ص ٤٦٧، پاورقی



۹. البته اگر می‌دانیم «زید عالم بود» ولی الان نمی‌دانیم در حالیکه عالم است عادل هست یا نه» می‌توانیم با اصل احراز عدالت کنیم [یعنی استصحاب عدم ازلی نعتی جاری نشود، بلکه استصحاب عادی را جاری کنیم]

۱۰. توجه شود که استصحاب عدم ازلی نعتی، اصل مثبت است چرا که:

۱۱. اگر بگوییم «زید نبود و عادل نبود، الان زید هست و در جهان خلقت هم «عادل» موجود است ولی هیچکس غیر از زید عادل نیست پس: آن عادل زید است». این استفاده از لوازم عقلی است.

